

## نگاهی به ترجمه قصر

عبدالله کوثری

قصر نوشته فرانتس کافکا

ترجمه امیر جلال الدین اعلم

ناشر نیلوفر، ۱۳۷۳

تعداد صفحات ۴۴۲، قیمت ۶۶۰۰ ریال

قصر اثر مشهور فرانتس کافکا، دومین بار است که به فارسی ترجمه و منتشر می شود. ترجمه دوم به دو دلیل خواننده ای را که خاطره ای خوش از ترجمه اول نداشته، امیدوار می کند. نخست نام مترجم، که سالهاست در کار ترجمه است و کتابهای بسیار، از جمله در فلسفه، با ترجمه او منتشر شده، و دیگر پیوست کتاب، مقاله «جهان فرانتس کافکا» نوشته اریش هلر، که در شناخت کافکا بسیار سودمند است. اما خواننده ای که این کتاب را مشتاقانه در دست می گیرد، خواندن آن را دشوار می یابد. این دشواری بی گمان تا حدی به سبب مضمون کتاب است که به هرحال برای بسیاری از خوانندگان نامتعارف و پیچیده است. اما علت اصلی دشواری، به گمان من، زبانی است که در این ترجمه به کار رفته. متأسفانه به هنگام مطالعه این کتاب متن انگلیسی قصر را در دسترس نداشتم. در اینجا نیز قصد مقابله با متن اصلی را ندارم، تنها برخی از مواردی را می آورم که به گمان من در نگارش فارسی، خاصه در ترجمه رمان، ناروا یا نادرست است. این را نیز بیفزایم که این بررسی اجمالی تنها صد و چند صفحه از کتاب را شامل می شود.

ص ۹ - پشت سرش این پرسش مردد را شنید.

- مردد می تواند صفت پرسنده باشد، پرسش تردیدآمیز است.

ص ۱۲ - ولی از سوی دیگر مساعد نیز بود، زیرا اگر تفسیر او درست باشد، آنها نیرویش را دست کم گرفته بودند، و او بیش از آنچه جرئت کرده بود، امیدوار باشد، آزادی عمل خواهد داشت. . . . . این کمی پوست تنش را سوزن سوزنی کرد. . . . .

- در این جمله افعال همزمان نیستند و باید یکدست شوند. و دیگر، سوزن سوزنی کردن است که مثلاً باید «به مور مور افتادن» یا «مور مور کردن» می آید.

ص ۱۳ - گفت: «البته قربان، اما مگر آنها با تو در قصر اقامت نخواهند کرد؟»

- معمولاً کسی که دیگری را قربان خطاب می کند، بلافاصله با او چندان خودمانی نمی شود که

تو خطابش کند.

ص ۱۴ - ... که بوم واقعی را از قاب برداشته بودند و دیگر جز یک ته سیاه چیزی نمانده بود.

- برای من روشن نشد که ته سیاه چه چیزی است.

ص ۱۷ - بخصوص که معلم مردکی چنان مقتدر نما بود.

- ساختن چنین صفتی، آن هم در رمان، نارواست.

ص ۱۸ - اگر او در وضع کنونی اش خودش را مجبور می کرد که دست کم تا مدخل قصر برود کاری بیشتر از اندازه کافی کرده بود.

- ترکیب «بیش از اندازه کافی» ترجمه تحت اللفظی more than enough است و در فارسی متداول نیست. به جای آن باید می نوشتند: خودش خیلی کار بود، یا، کار مهمی کرده بود.

ص ۱۹ - ناگهان و ایستاد، و نمی توانست بیشتر برود.

- نخست این که چرا و ایستاد و نه ایستاد؟ اما مهمتر این که اگر قرار است این دو جمله با و به

هم پیوندند، باید چنین باشد: ناگهان و ایستاد و نتوانست بیشتر برود. شکل دیگر که با ، سازگار است چنین است: ناگهان و ایستاد، نمی توانست بیشتر برود.

ص ۲۰ - شناخته بودنش توصیه ای برایش نبود.

- لابد برایش امتیازی نبوده.

ص ۲۱ - مردها کارشان را با نشت تمام کرده بودند - که در آن بچه ها حالا به سرپرستی زن

بور می لولیدند.

- گویا لولیدن نیاز به سرپرستی نداشته باشد.

ص ۲۱ - مرد گفت: «شاید از مهمان نانوازی ما تعجب کنید.»

- تاکنون نه در نوشته ای و نه از زبانی این ترکیب عجیب را نشنیده بودم. آیا می توانیم هر

صفتی را با گذاشتن «نا» یا «ن» منفی کنیم؟ آیا بهتر نبود اگر می بود: بد رفتاری. این شکل صفت منفی ساختن در این ترجمه چند بار تکرار شده که آنها را نیز یاد می کنیم.

ص ۲۴ - مرد با یک جور غایت گفت

- یعنی: با لحنی قاطع گفت.

ص ۲۷ - ولی بی آنکه منتظر جوابی بشود یا اسب حرف زد و راهشان را از سر گرفتند.

- که بهتر بود اگر می بود: به اسب چیزی گفت.

ص ۳۰ - منتها نباید با انداختن تقصیر به گردن یکدیگر عذر خودتان را بخواهید.

- یک معنی عذر [کسی زا] خواستن، از سر و آوردن است. البته این را نیز داریم که: فلانی عذرش خواسته است. اما در این متن هیچ یک از این دو مورد جایی ندارد، در اینجا باید می بود: عذری برای خودتان بتراشید، یا، خودتان را تبرئه کنید.

ص ۳۳ - ک. در نام بردن خودش درنگ کرد زیرا در سر پنجه تلفن بود، دیگر نمی توانست فریاد بکشد و او را خاموش کند، یا گوشی را بگذارد، و آن به معنای جلو گرفتن از یک راه دسترس بود که شاید اهمیت داشت.  
- بار دیگر در این جمله تأمل کنید.

ص ۳۴ - دستیار هایش با نگاههای یکبری فراوان به سوی او...  
- اگر از فراوان بگذریم، این جور نگاهها را در فارسی چپ چپ می گویند.

ص ۳۷ - نامه همسازی نبود.  
- صفت همساز برای نامه چه چیزی به خواننده می دهد؟

ص ۳۷ - چندان از دل ک. نگذشت که آنها امکان داشت ناشی از بی تصمیمی باشند. این فکر در پیوند با همچو سازمانی فکری دیوانه وار می نمود. خیلی بیشتر بر این می گرایید که در آنها گزینشی آشکار را ارائه شده ببیند. این چیزی بود که به او و امی گذاشت که هر چه دلش خواست از نامه دریابد.  
- به گمان من، این زبان مناسب ترجمه هیچ رمانی نیست.

ص ۳۸ - راههایی که اگر او صرفاً به لطف آقایان قصر و امی بست نه همان برای همیشه به رویش بسته می شد بلکه پاک نادیدنی می نمود.  
- نخست، چه چیزی را به لطف آقایان قصر و امی بست؟ ظاهراً امید. (شاید در چاپ افتاده باشد) و دیگر این که آنچه در مورد قبل گفتیم در اینجا نیز راست می آید.

ص ۳۸ - نامه از این گفته ها و ول می زد.  
- یعنی: نامه پر بود از این جور حرفها.

ص ۳۸ - گفت: «آه، اینهاش!»

- خود «اینهاش» با ضمیر ش نشان می دهد که برای سوم شخص است. معمولاً وقتی چیزی یا کسی (البته سوم شخص) را به ناگاه در جایی می یابیم، می گوئیم: اینهاش، پیداش کردم. پس «اینهاش» ترکیب غریبی است. ای کاش چنین بود: «ها! پس تو اینجایی!» یا «آها! پیدات کردم.»

ص ۴۰ - ک. درآمد گفت...

- این «درآمد» در این ترجمه بسیار آمده و اغلب به شکل درست. اما اینجا نادرست است،

یعنی وقتی «درآمد» را بیاوریم دیگر «گفت» لازم نیست. می‌گوییم: فلانی درآمد که... یعنی: فلانی گفت...

ص ۴۰ - ك. تمام مدت تو نخ چهره او بود.

- آدم تو نخ کسی می‌رود، اما نشنیده بودم که تو نخ تک تک اعضا هم بروند. شاید مقصود این بوده: تمام مدت به صورت او زل زده بود، یا، خیره شده بود.

ص ۴۳ - پسرهای کمی توانسته بودند از آن دیوار بالا بروند.

- یعنی: فقط چند تا از پسرها.

ص ۴۶ - بارناباس گفت: «ازم نرسیدی قربان. فقط گفتم که پیغامی داری به من بدهی، اما

آن را نه در تالار مهمانخانه یا در اتاق ندادی».

- جمله آخر باید چنین می‌بود: اما آن را نه در تالار مهمانخانه دادی نه در اتاق.

ص ۴۶ - جفتشان، پدر و مادر، از وقتی که تو آمده بودند، در کار پیش آمدن از

گوشه شان به طرف او بودند.

- تو آمده بودند، ظاهراً یعنی وارد اتاق شده بودند. یا آمده بودند توی اتاق. جمله دیگر نیز

نیازی به شرح ندارد.

ص ۴۶ - ... و منتظر بودند که ك. بایک جور کلامی بهشان سلام کند.

- یعنی: به هر زبانی که شده...

ص ۴۸ - شاید منزلی برای شب بیابد، هرچه قدر هم که اکبیری باشد.

- صفت اکبیری را معمولاً برای آدم به کار می‌برند.

ص ۵۱ - ك. گفت: «بله البته» و گذاشت که او به دلخواهش از این حرف سر دریاورد.

- معمولاً وقتی فهمیدن حرفی یا نوشته‌ای برایمان دشوار باشد می‌گوییم: من از این

سردر نمی‌آورم، و برای سردر آوردن از آن باید تلاش کنیم. پس به دلخواه سردر آوردن ترکیب

مناسبی نیست. شاید مقصود این بوده که: به دلخواه خودش این حرف را تفسیر کند. یا: هر

معنایی که می‌خواهد از این حرف بگیرد.

ص ۵۲ - دوباره بازوی الگار گرفت تا انگار حضور خودش را در آنجا توضیح دهد.

- ترکیب تا انگار، جمله را خراب کرده. این جمله می‌شد به یکی از این دو صورت باشد: «تا

حضور خودش را توضیح بدهد» یا «انگار می‌خواست حضور خودش را توضیح بدهد.»

ص ۵۳ - به نظر ك. چنین آمد که نگاه او چیزی را درباره خودش فیصله داد...

- من این جمله را نفهمیدم.

ص ۵۶ - هرچند که انسانی کوچک و نامتفذ باشد.  
- این نیز از همان «تا»هایی است که پیشتر یاد کردیم.

ص ۵۶ - یک وقتی سر فارغ بدون آن که این چشمها بهمان زل بزند.  
- سر فارغ را تاکنون نشنیده بودم. سر صبر، با خیال راحت، فارغ البال، با فراغ خاطر، بی سرخر و... اینها را داریم.

ص ۶۳ - دهقانه تحقیر زیادی به فریدا نشان دادند که فهم پذیر بود.  
- ترجمه تحت اللفظی to show. اما در زبان فارسی می گویی: دهقانهها رفتارشان با فریدا سخت تحقیرآمیز بود، یا، دهقانهها سخت به تحقیر با فریدا رفتار کردند. به جای فهم پذیر هم خیلی راحت می شد گفت: فهمیدنی، قابل درک و... .

ص ۶۳ - به فریدا مثل یکی از خودهاشان سلام می کردند.  
- یعنی: به فریدا خیلی خودمانی سلام می کردند. اهل زبان این اصطلاحات را ساخته اند تا ما دچار این گونه دشواریها: «مثل یکی از خودهاشان» نشویم.

ص ۶۴ - دایم خودشان را توی جای کوچکتری می چلانند.  
- چلانند، فشردن چیزی است برای درآوردن آب یا عصاره اش، مثل رخت شسته یا میوه.  
در اینجا باید می بود: خودشان را توی جای کوچکتری می تپانند، یا جا می کردند، یا، زورچپان می کردند.

ص ۶۵ - دست آخر استکانی «رام» که او به صدای پست رسانده بود که هوای آن را دارد...  
- یعنی با صدای آهسته به [طرف] فهمانده بود که هوس آن را کرده.

ص ۶۹ - لحنش جووری بود که پنداری توضیحش بیشتر از آن که واپسین دل نمودگی باشد...  
- من این جمله را نفهمیدم.

ص ۷۳ - فریدای مرا نگه داشته اید و خودتان - لازم نیست به اتان نگویم - را من نگه داشته ام.  
- شاید اشتباه چاپی است و جمله چنین باید باشد: - لازم نیست به اتان بگویم - . اما اگر اشتباه چاپی نباشد جمله را باید چنین نوشت و خودتان را - چرا به اتان نگویم؟ - من نگه داشته ام.

ص ۷۴ - فریدا متعلق به خانه من است و هیچ کس حق ندارد وضع او را در اینجا نامسلم بگوید.

- بار دیگر، این نیز از همان «نا» هاست. نامسلم چیزی را بیان نمی کند.

ص ۹۸ - وقتی آدم به این خرده میرزا بنویس تلفن می کند...

- خرده بورژوا و خرده مالک داشته ایم، اما خرده میرزابنویس موجود غریبی است. شاید منظور میرزابنویس مفلوک بوده.

ص ۹۸ - ك. گفت: «خوب، اگر گیریم همه اینها این جور باشد.

- آوردن اگر و گیریم نادرست است. یا: «اگر همه اینها این جور باشد.» یا: «گیریم همه اینها این جور باشد.» یا «فرض کنیم همه اینها این جور باشد.»

ص ۹۹ - ... که همه چیز بسیار نایقینی و ناگشودنی است.

- بار دیگر از همان «نا» هاست. و برآستی نایقینی یعنی چه؟

ص ۱۰۴ - خانم دوباره به حال زار و نزار بیشتر گفت: ...

- یعنی: باحالی زار و نزارتر یا پریشانتر، یا، درمانده تر.